

نام خلیج فارس در درازای تاریخ

□□ از: دکتر پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن

گرچه این نوشتار دربرگیرنده یک بررسی سیاسی از مسایل جاری منطقه نیست، لکن از دید جغرافیای تاریخی به موضوعی می‌پردازد که همراه برخی مسایل دیگر بر روابط ایران و عربان سایه افکنده و شایسته شناخت بیشتری است.

زمینه‌ها

از روزی که بشر تاریخ نویسی را آغاز کرده، دریای جداکننده فلات ایران از شبه جزیره عربستان را «دریای پارس» یا «خلیج فارس» نامیده است. این نام در گذر روزگاران به همین گونه باقی مانده و درباره آن در هیچ زمان و هیچ جا تردید نشده جز در سرزمین برخی عربان از تاریخ ۱۹۶۲ میلادی. به این دلیل، در بررسی تاریخچه و دامنه شمول دو نام «دریای پارس» و «خلیج فارس»، بسنده است که نگاهی به اسناد عربان بیفکنیم و نیازی نیست که نقشه‌ها و اسناد بی‌شمار از دوران‌های گوناگون تاریخی ملت‌های گوناگون را در چنین بحثی دخالت دهیم، چون هیچ ملتی، به جز برخی عربان، تاکنون در این مورد چنین بیراهه نرفته و خلاف حقیقت نگفته است.

اگر برخی سیاست‌پیشگان و روزنامه‌نگاران در بریتانیا خلیج فارس را «خلیج» می‌خوانند، نه برای این است که درباره نام واقعی این دریا تردید دارند، چرا که در مهمترین اسناد رسمی و غیررسمی و در اطلس‌های معتبر این کشور همواره از خلیج فارس به همین نام یاد شده و می‌شود؛ «خلیج» نامیده شدن خلیج فارس در بریتانیا تنها ناشی از ملاحظه کاری‌ها، ظاهرسازی‌ها و تاج‌ریشیه بودن این ملت است که سبب می‌شود گردانندگان امور سیاسی و رسانه‌های گروهی این کشور گاه موازین اخلاقی و اصل احترام به حقایق تاریخی و جغرافیایی را زیر پا گذارند. از این روی، در این بررسی از گفتگو درباره اسناد غیر عربی خودداری خواهد شد. تنها از اسناد خود عربان سخن به میان خواهد آمد، چرا که تنها برخی از آنها هستند که در تلاش برای ساختن و پرداختن هویتی عربی (جدا از هویت ایرانی) در این منطقه که تا سده بیستم، منطقه‌ای کاملاً ایرانی بوده، امروز نامی ساختگی برای خلیج فارس به کار می‌گیرند.

پیشینه‌ها

ایرانیان، همانند برخی دیگر از مردمان گیتی، بر این گمان هستند که

نام دریای جداکننده فلات ایران از شبه جزیره عربستان نخست «بحر فارس» بوده و بعدها به «خلیج فارس» دگرگون شده است. این گمان درست نیست. هر دو نام از دورترین روزگاران تاریخی وجود داشته و همزمان، در دو تمدن بزرگ ایرانی و یونانی مورد استفاده بوده است. ایرانیان روزگار هخامنشی، این دریا را «پارسه‌درایا = Parsa Draya» و یونانیان آن را «سینوس پرسیکوس = Sinus Persicus» می‌خواندند. پارسه‌درایای هخامنشی بعدها به رُم رفت و به گونه «ماره پرسیکوم = Mare Persicum» درآمد.

در دوران اسلامی، جغرافیایونسان عرب و اسلامی هر دو نام را از دو تمدن باستانی گرفتند و همزمان مورد استفاده قرار دادند: «پارسه‌درایا» ایرانی را «بحر فارس» و «سینوس پرسیکوس» یونانی را «خلیج فارس» کردند. ده‌ها مدرک باستانی عربی و اسلامی در دست است که این تئوری را مستند می‌سازد و از دامنه شمول جغرافیایی این دو نام بر آب‌های خاورزمین نگاره‌ای روشن به دست می‌دهد (برای نمونه نگاه کنید به نقشه‌های ۱ و ۲).

ایرانیان و یونانیان باستان برداشت‌های دوگانه‌ای از جغرافیای آبهای گیتی داشتند. گرچه هر دو گروه کره خاکی را دایره مانند و محصور در اقیانوس کناری یا حاشیه‌ای و دریاهای درونی را منشعب از اقیانوس کناری می‌دانستند، ایرانیان عصر هخامنشی بر این گمان بودند که آب‌های درونی گیتی شامل دو دریاست: دریای پارس و دریای مدیترانه؛ در حالی که یونانیان باستان آبهای درونی گیتی را چهارگانه می‌شناختند: خلیج فارس، دریای خزر، خلیج عربی (دریای سرخ) و دریای مدیترانه.^۱

در راستای این باور که آبهای درونی گیتی دوگانه است (دریای پارس و دریای مدیترانه)، هخامنشیان استراتژی ایجاد ارتباط زمینی و دریایی میان این دو دریا را پی‌ریزی کردند. جاده شاهنشاهی از شوش در نزدیکی خلیج فارس، به سارد در کرانه اژه که به مدیترانه می‌پیوندد، ساخته شد،^۲ و داریوش هخامنشی کوشید با کندن کانالی دریای سرخ را (که شعبه یا ادامه خلیج فارس شمرده می‌شد) به رود پیراوا (نیل) که به مدیترانه می‌ریزد، وصل کند. سنگ نوشته‌ای از داریوش شاه در محل ذقادیق در نزدیکی سوئز پیدا شده است که می‌گوید: «درایا هچا پارسه‌ایتی - دریایی که از پارس به اینجا آید».^۳ این گفته به روشنی نشان می‌دهد که ایرانیان روزگار هخامنشی دریای سرخ را ادامه دریای پارس می‌شناخته‌اند. همین برداشت جغرافیایی ایرانی از آبهای درونی گیتی بود که در سده‌های اسلامی ذهن شمار زیادی از جغرافیایونسان عرب و اسلامی را مشغول ساخت.

شکل‌گیری جغرافیای سیاسی خلیج فارس

سرزمین‌های خلیج فارس، در دوران هخامنشی، جناح جنوبی فدراتیو ایران را تشکیل می‌داد. ایرانیان، ساکنان اصلی این سرزمین‌ها بودند.^۴ کتاب «عمان»، از انتشارات دولت عمان، مردمان عمان و ایران را از یک ریشه می‌داند.^۵ نوشته دیگری، حتی سرزمین مسندم را، در دوران هخامنشی، در مالکیت فردی به نام دارا پسر بهمن می‌شناسد.^۶ در همین دوران بود که ایرانیان سیستم آب‌رسانی زیرزمینی «گاریز» یا «قنات» را در سرزمین ماسون (عمان) رایج کردند. این سیستم هم‌اکنون در عمان و امارات عربی متحده «فلج» خوانده می‌شود و عربان جمع آن را «افلاج» گویند. همچنین، از سرزمین ماسون یا عمان بود که سیستم گاریز به شمال آفریقا معرفی شد و امروزه در تونس و مراکش وجود دارد.



جهان دایره مانند محاصره شده در اقیانوس حاشیه ای و دودریایی که به درون کره خاکی پیش می روند، بر اساس برداشت های ایرانی. نقشه از کتاب صورالاقالیم ابوزید بلخی، آن گونه که در کتاب تطوّر الخط العربی ناجی زیدالدین عراقی اقتباس شده است.^۵

بود. این دو بخش، در این نوشته، «بحرین کرانه ای و دریایی» خوانده خواهد شد.

این بطوطه «هگر» را «الاحساء» در کرانه های شبه جزیره عربستان دانسته است.^{۱۲} ماسون در دوران اسلامی «عمان» نام یافت که نیمه شمالی کشور کنونی عمان و سراسر فدراسیون امارات عربی متحده امروزی را دربرمی گرفت. بازماندگان ساکنان اصلی هگر (بحرین دریایی و کرانه ای) امروز بهارینگان (بحارینه ها) نامیده می شوند که شمارشان، در بحرین دریایی به تنهایی، پنجاه هزار تن برآورد شده،^{۱۳} و شمار آنان در بحرین کرانه ای ناشناخته است. ولی، به هر حال، بیش از نیم میلیون شیعه مذهبیان عربستان از بهارینگان هستند. مهاجرت عربان به این بخش از خلیج فارس از سرآغاز حکومت ساسانی شروع شد. اردشیر پاپکان، پادشاه عربان مهاجم (سنترجن) را شکست داد و حاکمیت ایران را بر سراسر منطقه هگر تجدید کرد.^{۱۴}

فشار سیاسی دو قدرت رومی و ایرانی بر یکدیگر در شمال باختری خلیج فارس، سرحدات باختری ایران را در بین النهرین قرار داد. در این بخش، ساسانیان حکومت سرحدی «حیره» یا «مناذره» را در مرکز و شمال عراق کنونی به وجود آوردند تا در جناح شمال باختری، همچون دیواری سیاسی در برابر فشار رومیان قرار گیرد.^{۱۵} رومیان نیز درواکنش زئواستراتژیک، حکومت سرحدی غسان را، در برابر ایران، در سوریه کنونی درست کردند.^{۱۶}

با این حال، دست اندازی عربان به قلمرو ایران در هگر ادامه پیدا کرد. شاهپور یکم ساسانی شهری را در کرانه های قطیف کنونی (بحرین کرانه ای) ساخت و به یاد پدرش آن را «پتن اردشیر» نام نهاد. بحرین

معرفی سیستم گاریز در دیگر بخش های گیتی، مستقیماً از سوی ایرانیان روزگار هخامنشی صورت گرفت.

ایرانیان دوران پارتیان (اشکانیان)، پیشرفت های زیادی در زمینه دریانوردی داشتند؛^{۱۷} ناوهای بزرگ ساختند، راه های دریایی را روی نقشه آوردند و بر دریانوردی بشر اثر زیادی گذاشتند. تاریخ نویس عرب، جرج فضل حورانی، می گوید که ایرانیان آثار بزرگی در دریانوردی از خود برجای نهاده اند. مترجم کتاب وی به فارسی، دکتر محمد مقدم، از او پیشتر رفته و در حاشیه بر نوشته حورانی افزوده است که «هرآنچه به عربان نسبت داده می شود به ایرانیان مربوط است».^{۱۸}

نگاهی گذرا به کار دریانوردی نشان می دهد که پاره ای از واژه های جاری در آن دوران را می توان در زبانهای گوناگون بشر امروزین یافت؛ اروپاییان «ناوبری» را ناویگیشن (= navigation) و «ناوی» را «نیوال = naval» می گویند؛ عربان «راهنامک» دریایی در پارس باستان را «راهنامج» و «سوکان» را «سکان» می گویند؛ و هنوز واژه پارسی «بار» به معنی «بندر» را می توان در نام هایی چون «زنگبار» (زنگ + بار) و «مالابار» (مالا + بار) و غیره جستجو کرد.^{۱۹}

با آنکه مهاجرت عربان به کرانه های جنوبی خلیج فارس از سده دوم میلادی آغاز شد، حکومت هزارساله ایران در پس کرانه های جنوبی خلیج فارس در دوران ساسانی از اقتدار و نظم ویژه ای برخوردار بود. در آن دوران، ایران دو حکومت خودمختار در جنوب خلیج فارس داشت، یکی «هگر» و دیگری «ماسون». هگر (به عربی هجر) شامل نیمه باختری و ماسون در برگیرنده نیمه خاوری جنوب خلیج فارس بود. هگر که در دوران هخامنشی «اوال» نام داشت، در دوران اسلامی به «بحرین» موسوم شد که شامل مجمع الجزایر کنونی بحرین و سرزمین های کرانه ای حسا و قطیف در عربستان سعودی کنونی و شبه جزیره قطر



خریطة العالم لهیکاتوس الاغریقى ۵۱۷ ق. م

نقشه جهان از دید هکاتوس. در این نقشه که دکتر احمد نجم الدین فلیجه عراقی آن را به زبان عربی برگردانده، جهان به گونه دایره ای محصور در اقیانوس کناری نشان داده می شود و دریاهاى داخلی گیتی چهارگانه قلمداد گردیده است. یکی از آن چهار دریا «خلیج فارس» ترجمه شده است که در اصل «سینوس پرسیکوس» بوده است.^۱

دریایی را در این دوران «میش ماهیگ» می خواندند. شاهپور دوم که پیش از تولد به پادشاهی ساسانی رسیده بود، در سن شانزده سالگی^{۱۷} بر عربان مهاجم تاختن گرفت (۳۲۵ میلادی) و شکست سختی بر آنان وارد آورد^{۱۸} و مهاجرت عربان به هگر را متوقف ساخت. کوچ عربان به آن سرزمین، پس از پیدایش اسلام و انتشارش در خلیج فارس، از سر گرفته شد.

مهاجرت عربان به کرانه های جنوب خاوری خلیج فارس از اواخر قرن دوم میلادی آغاز شد. دو سده پیش از پیدایش اسلام بود که شاخه هایی از عربان شنوعه از یمن راهی کرانه های خلیج فارس شدند و در بخش های کوهستانی عمان و مسندم کنونی سکونت کردند. قبادیان در آن دوران، از سوی ساسانیان، بران سرزمین حکومت می کردند و از دو گروه اسواران و مرزبانان بودند. مهاجرت گروه های دیگری از عربان، همانند عربان کِنده، به کرانه های جنوب خاوری خلیج فارس سبب پیدایش فدراسیون قبایل «عَضد» در عمان شد.^{۱۹} در برخورد با این اتحادیه قبیله ای بزرگ بود که قبادیان ناچار شدند درجه ای از خودمختاری به آنها بدهند.

سرزمین عمان، چنان که گفته شد، در آن روزگاران «مازون» یا «ماسون» خوانده می شد. سرزمین جلویی ماسون در تنگه هرمز «مازوندم» یا «ماسوندم» نام داشت. پسوند «دم» در فارسی امروزی به همان گونه باستانی است و به یک سان، در رابطه با زمان و مکان به کار گرفته می شود، مانند «سپیده دم» به معنی نزدیک صبح یا هنگام ورود به سپیده صبح، یا «باغدم» به معنی آستانه باغ. به این ترتیب، ترکیب «ماسوندم» به معنی جای ورود به «ماسون» است. این نام، در محل «مسندم» تلفظ و نسبت به شبه جزیره مسندم به کار گرفته می شود.^{۲۰} شبه جزیره مسندم، در واقع محل ورود به ماسون - عمان از داخل ایران است.

نام «عمان» نیز در آن دوران به گونه «اومانا» وجود داشت و به بندر «صُحار» امروزی، در نزدیکی مسقط، اطلاق می شد. صبحان بن سعید، شاعر عمانی، در توصیف ماسون روزگاران ساسانی گفته است:

کسری (خسرو انوشیروان) عمان را ماذون نامید و

ماذون، ای دوست، نیکو سرزمینی است

سرزمینی پر از باغها و مزرعه ها

که مرغزارها و چشمه سارانش پایان ناپذیر است^{۲۱}

درحالی که عربان از داخل شبه جزیره و یمن به سوی کرانه های خلیج فارس روان بودند، مهاجرت ایرانیان نیز از فلات ایران به آن کرانه ها ادامه داشت. در نوشته پژوهشی ارزنده ای درباره مهاجران عرب به عمان، عمان شناس معتبر، دکتر جان ویلکینسون - Dr. John C. Wilkinson^{۲۲} نکات پر اهمیتی از متون کهن پیرامون چگونگی حکومت ایرانیان در ماسون استخراج کرده است. وی آورده است که عربان مهاجر، در سرزمین های سرحدی بیابانی ماسون از خودمختاری بهره مند بوده اند. آنها در بخش های شمالی ماسون و نزدیک کرانه های خلیج فارس مرکزی به نام «توام» داشته اند و مهمترین بندر بازرگانی آنها بندر «دبیا» بوده است. این بندر هنوز به همان نام است و بخش مهمی از سرزمین های خاوری امارت شارجه شمرده می شود. دیگر بخش های داخلی ماسون و کرانه های خلیج فارس و دریای عرب زیر حکومت مستقیم ایرانیان و پایتخت حکومت ایرانی ماسون «رستاق» بوده که هنوز به همین نام باقیست. با عربانی که در بخش های زیر حکومت مستقیم ایرانیان می زیستند، مانند دیگر ساکنان رفتار می شده و آنان را از جمله «شهرودان» می شمرده اند و به عربی

«اهل البلاد» می خوانده اند.^{۲۴}

دیگر آثار تاریخی، حکایت از آن دارد که حکومت ایرانی ماسون، رهبر فدراسیون قبایل عرب را به رسمیت می شناخته و او را «جولانده - Julanda» می خوانده است. این عنوان در حقیقت «جلودار - رهبر» بوده است. جلوداران فدراسیون عربی عضد اجازه جمع آوری مالیات از قبایل داشته اند و در مقابل، حفظ آرامش و ثبات محل از آنان انتظار می رفته است.^{۲۵}

از بازماندگان بومیان ایرانی در ماسون کهن، امروزه تیره «کمازره» از فدراسیون قبایل «شیحوح» در شبه جزیره مسندم را می توان نام برد. این قبیله به زبان ویژه خود گویش دارد. نگارنده، در سفر دی ماه ۱۳۵۶ به شبه جزیره مسندم با برخی از آنان به گفتگو پرداخت و گویش آنان را گونه ای از فارسی یافت که بیشتر به فارسی روستایی شباهت دارد، آکنده از واژه هایی که شخصیت فارسی کهن را می نمایاند. همه نوشته هایی که تاکنون درباره شیحوح منتشر شده است، زبان مردم کمازره را فارسی کهن دانسته است.

با آنچه گفته شد، معلوم است که چرا جغرافیایونسان عرب در دوران اسلامی، همانند جغرافیایونسان دیگر ملل جهان، دریای جداکننده فلات ایران از شبه جزیره عربستان را «دریای فارس» یا «خلیج فارس» خوانده اند.

تاریخ و جغرافیایونسان عرب و اسلامی در سده های نخستین هجری، چون طبری، مسعودی، یعقوبی و غیره تأکید دارند که سراسر خلیج فارس در دوران های کهن به ایران تعلق داشته است. بعنوان نمونه، تاریخ و جغرافیایونیس سده چهارم هجری، ابن حوقل نصیبی البغدادی، در «صوره الارض» می نویسد:

«چنان که بارها گفته شد، دریای پارس خلیجی است که از اقیانوس

(کناری گیتی) در نزدیکی چین و سرزمین واق جدا می شود، و آن

دریایی است که از حدود سند و کرمان و پارس پیش می آید و از

میان همه سرزمین ها، به نام پارس خوانده می شود چرا که هیچ

دیاری بر گرد این دریا نیست که از پارس پیشرفته تر باشد همانا که

شاهان پارس، از روزگاران باستان، نیرومندترین کنترل را داشته اند

و هم اکنون نیز نیرومندترین کنترل را بر سرزمین های دور و نزدیک

این دریا دارند».^{۲۶}

این جغرافیایونیس عرب نه تنها دریای جنوب ایران را «بحر فارس»

نامیده، که دلایل مهمی برای این کار آورده است.

پیدایش مفهوم «حکومت» در منطقه

هرچند سراسر منطقه خلیج فارس در دوران پیش از اسلام جزو قلمرو ایران بود، نام ویژه ای که معرف این سرزمین های پهناور با نظام حکومتی ویژه اش باشد، یعنی مفهوم «کشور» را بیان کند، وجود نداشت. اما نکته جالب توجه اینکه، نظام پدید آمده در سرزمین هایی که امروز «امپراتوری هخامنشی یا اشکانی» خوانده می شود، نخستین ساختار سیاسی عمودی بوده که به گفته پرفسور فیلیپینی - رنکنی ایتالیایی، ماشین بزرگ حکومتی در دنیای امروز روی آن بنا شده است.^{۲۷} این ساختار سیاسی، نظام «امپراتوری» به معنی اروپایی واژه نبود، بلکه ساختاری بود. فدراتیو با میزان درخور توجهی از خودمختاری برای حکومت های محلی. محور اصلی حکومت در این ساختار بر روابط مشخص میان مرکز و حکومت های خودمختار پیرامونی قرار داشت.^{۲۸}

سرزمین های وابسته به این ساختار سیاسی به نام سلسله حکومتی

ایرانیان پیش از اسلام، دریای میان فلات ایران و شبه جزیره عرب را گاه «بحر فارس»، و گاه به پیروی از یونانیان باستان، «خلیج فارس» می خواندند.

از سوی دیگر، فرضیه جغرافیایی باستانی ایرانی (دوگانه بودن دریاهاى درونی گیتی) در آثار جغرافیایی اسلامی مورد بحث گسترده ای قرار گرفت. برخلاف گونه ابهام آمیز این فرضیه در ایران باستان، آثار جغرافیایی سده های نخستین اسلامی با روشنی از دوگانه بودن دریاهاى درونی گیتی سخن گفته اند و این دورا «دریای فارس» و «دریای روم» دانسته اند.^{۳۳} برخی از نوشته های این دوره اصالتی الهی برای این فرضیه انگاشته اند، چنان که ابوبکر احمد بن محمد معروف به ابن الفقیه در کتاب «مختصر البلدان» منظور از دوریایی را که در آیات شریفه بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم سوره مبارکه الرحمن در قرآن مجید آمده است، «دریای فارس» و «دریای روم» می داند و می گوید: «قال الله عزوجل مرج البحرين يلتقيان، يروى عن الحسن قال بحر فارس والروم...» یعنی خداوند بزرگ والا فرماید دو دریا را روانه کرده است تا به هم نزدیک آیند. از حسن روایت می شود که گفته است منظور دریای فارس و روم است.^{۳۴} این نظر بعدها از سوی دیگر جغرافیایان عرب تأیید شد. شهاب الدین النویری نیز گوید: «يتفرع من البحر المحيط خليجان؛ احدهما من جهة المغرب و يسمى الرومي والاخر من جهة المشرق و يسمى البحر صيني والهندي والفارسي... و هما المرادان بقوله تعالى مرج البحرين يلتقيان، بينهما برزخ لا يبغيان». یعنی، همانا از اقیانوس کناری (دور زنده برگرد گیتی) دو خلیج جدا گردد، یکی به سوی باختر به نام دریای روم و دیگری به سوی خاور که دریای چینی و هندی و فارسی... نام دارد و در آنجا که خداوند بزرگ می فرماید دو دریا را روانه کرده تا به هم نزدیکی یابند، میانشان حایلی آورده است تا به هم افزونی نیابند، مراد همین دو دریاست.^{۳۵}

دریای بزرگ (بین قاره ای) فارس

چنان که تاریخ نویس عرب، جرجی زیدان، در «تاریخ التمدن الاسلامی» نوشته است، جغرافیایان سده های نخستین اسلامی بیشتر ابهای خاور گیتی را دریای فارس می خواندند. وی گوید: «بحر فارس - ویراد به عندهم کل البحور المحيط ببلاد عرب من مصب ما دجلة فی العراق الی ايله فیدخل فیه ما نعبّر الیوم بخلیج فارس و بحر العرب و خلیج عدن و البحر الاحمر و خلیج عقبه... الخ». یعنی، دریای فارس - مراد از آن نزد آنان (متقدمین) همه دریاهایی بوده که سرزمین های عرب را از محل پیوستن آب دجله در عراق تا ايله^{۳۶} احاطه می کند و شامل آنچه ما امروز خلیج فارس، دریای عرب، خلیج عدن، دریای سرخ و خلیج عقبه می شناسیم می باشد.^{۳۷} از آثار جغرافیایی سده سوم اسلامی، «عجائب الاقالیم السبعه الی نهاییه العماره» نوشته سهراب است که در آن، آب های پهناور جنوب (خاور) گیتی، دریای فارس دانسته شده است: «بحر فارس و هو البحر الجنوبي الكبير»؛ یعنی دریای فارس همان دریای بزرگ جنوبی است.^{۳۸} در همان دوره، برخی دیگر از جغرافیایان عرب و اسلامی، دریای جنوب ایران را «خلیج فارس» می خواندند. ابوعلی احمد بن عمر بن رسته در کتاب «الاعلاق النفیسه» در سال ۲۹۰ این دریا را «شعبه ای از دریای هند که به سوی فارس باشد و خلیج فارس خوانده شود» معرفی کرده است.^{۳۹}

شایان دقت است که «خلیج فارس» در بیشتر آثار جغرافیایی سده های

وقت خوانده می شد. از آنجا که هخامنشیان از پارس بودند، سرزمین های فدراتیو هخامنشی به نام «حکومت پارس» خوانده می شد. دوام هزار ساله این حکومت و حکومت ساسانی که نیز از پارس بود، سبب شد این نام در خاطره ها دوامی به درازای قرن ها پیدا کند. نخستین نشانه پیدایش مفهوم «کشور» با نامی ویژه، مربوط به سده های میانه دوران ساسانی می شود: هنگامی که ورهرام (بهرام) گور ساسانی (۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) به گفته فردوسی در اندیشه تعیین مرز در اطراف «کشور» خود شد و مرزهای میان ایران و توران را بر جیحون نهاد.^{۲۹} بدون تردید، این تحول را باید نخستین نشانه پیدایش مفهوم «مرز» به معنی امروزی دانست. بنای دیوارهایی چون دیوار چین، سد سکندر در شمال خاوری ایران در دوران پارتیان و دیوار هادرین Hadrian در بریتانیای عصر رومیان را نباید به معنی ایجاد «مرز» گرفت. این دیوارها برای امن ساختن سرزمین های متمدن در برابر «بربرها» بنا شد و بیشتر حالت پدافندی داشت تا مفهوم مرز. از آنجا که مانند دوران هخامنشی، حکومت در سرزمین های ساسانی فدراتیو بود، مراکز قدرت و شهرها، در عمل، مراکز اصلی جلوه گری پویایی سیاسی - اقتصادی حکومت به شمار می رفت؛ چنان که امروز نیز شاهد گسترش یافتن نقش سیاسی - اقتصادی و بین المللی «شهر» در برابر مفهوم ملت - کشور هستیم.^{۳۰} واژه یونانی «پولیس polis» به معنی شهر، «شهر سیاسی - اقتصادی پویا»، در ایران ساسانی نیز جلوه داشت؛ در حالی که عربان فدراتیو ساسانی از «مداین» سخن می گفتند، ایرانیان فدراتیو ساسانی بیشتر با «شهر» سروکار داشتند و حتی هنگامی که مفهوم «کشور» را با نام «ایران» پی ریزی کردند، عنوان «ایران شهر» را به کار گرفتند. به هر حال، همراه با گسترش و پیشرفت تلاش های اقتصادی در ماسون، مهاجرت از داخل ایران به آن سرزمین و دیگر کرانه های شبه جزیره عرب نیز افزایش یافت. حضور ایرانیان در بخش های کرانه ای شبه جزیره عربستان تا آن اندازه گسترده شد که جغرافیایان عرب مقدسی البشاری، در قرن چهارم هجری، نوشت:

«بیشتر مردم [این دریا] را تا حدود یمن، دریای فارس می خوانند و به راستی که بیشتر نواسازان و ناوخدایان آن از فارس هستند... بیشتر مردم در عدن و جده از فارسند... در صحار مردم یکدیگر را به نام های فارسی می خوانند و به فارسی سخن می گویند. صحار مرکز عمان است... و بیشتر مردم آن ایرانی هستند».^{۳۱}

خلیج فارس در دوران اسلامی

از زمان تأسیس خلافت عربی، خلیج فارس به گونه مرکزی برای جنبش های سیاسی درآمد. نخستین جنبش از سوی خوارج بود که در بحرین کرانه ای و دریایی رخ داد و سراسر خلیج فارس را فرا گرفت. این جنبش از سوی خازم بن خزیمه، چهارمین امیر خزیمه در قهستان، فرونشاند شد. سپس، زنگیان خلیج فارس قیام کردند و قرمطیان از پی آنان آمدند. قرمطیان، همانند زنگیان، پیروان مردمی از گنواه ایران بودند. آنان حکومت خود را تا حجاز گستراندند و مکه را گرفتند و سنگ سیاه خانه کعبه را به بحرین کرانه ای آوردند و بیست سال نگهداشتند تا آنکه يك ایرانی دیگر، امیر عضدالدوله دیلمی، خودسری و حکومتشان را در خلیج فارس سرنگون کرد.

چون دوران پیش از اسلام، پس کرانه های جنوبی خلیج فارس به دو بخش عمان (ماسون پیشین) و بحرین (هگر پیشین) تقسیم می شد هر دو نام «بحر فارس» و «خلیج فارس» نیز در آثار جغرافیایی / تاریخی دوران اسلامی رایج بود. جغرافیایان عرب و اسلامی، به پیروی از

راند و سراسر سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس را به قلمرو ایران بازگرداند. این وضع تا قتل نادرشاه در تابستان ۱۷۴۷ ادامه پیدا کرد. با وجود روشنی و قاطعیت حاکمیت ایران پیش از اسلام بر سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس، قلمرو ایران در این بخش‌ها در سده‌های اسلامی، به ویژه میان سده‌های شانزده تا بیست میلادی مبهم و نامشخص بود. در حالی که قبیله‌های خودمختار در این سرزمین‌ها گونه مبهمی از رابطه و ابستگی سیاسی به حکومت عمان یا مسقط را حفظ می‌کردند، حکومت عمان و مسقط طی پیمان‌هایی با دولت قاجار بخش‌هایی از سرزمین‌های کرانه‌های شمالی خلیج فارس را به اجاره می‌گرفتند و بر همان اساس از سوی دولت ایران به بحرین و دیگر سرزمین‌های همسایه در جنوب خلیج فارس حمله می‌بردند. همین ابهام و درهم آمیختگی حاکمیت‌های ایرانی-عمانی در منطقه، شرایط را آماده بهره‌برداری گسترده قبایل خودمختار از یک سو، و هند بریتانیا از سوی دیگر ساخت. بر اساس همین پیشینه ابهام‌آمیز سازمان سرزمینی و حاکمیت‌هاست که امروز گاه پیش می‌آید که ادعاهای سرزمینی در برابر ایران در منطقه مطرح می‌شود.

مهاجرت گروهی ایرانیان به سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس در سده‌های یاد شده ادامه پیدا کرد. گروه‌هایی که در این دوران به آن دیار رفتند، پس از چندی با محیط تطبیق یافتند و به گونه قبیله‌های کوچ نشین درآمدند و گویش به عربی را در پیش گرفتند. از میان این گونه قبیله‌های ایرانی تبار می‌توان از «بنی خماره»، «آل بوماهر»، «آل علی» و «بنی حواله» نام برد. گفته می‌شود که خانواده‌های حکومتی قاسمی در شارجه و رأس الخیمه از بنی حواله و در اصل از مردمان اطراف بندرعباس هستند.^{۲۵} گرچه برخی از آنان چندی است می‌کوشند ریشه خود را از عربستان و از نسل پیامبر اسلام قلمداد کنند. شایان توجه بسیار است که مهمترین دلیل درهم آمیختگی مفاهیم حاکمیت ایرانی-عمانی در سرزمین‌های مسندم و امارات کنونی، پیدایش مفهوم «جامعه خلیج فارس» و گسترش این مفهوم در سده‌های اسلامی به سراسر منطقه خلیج فارس بوده است. گسترش اسلام به عنوان یگانه دین منطقه، ادامه یافتن حاکمیت سیاسی یکپارچه ایرانی بر سراسر منطقه، و آمدن عربان در موج‌های مهاجرتی به این منطقه در جهت درهم آمیزی عناصر ایرانی-عربی عمل کرد. گسترش بازرگانی میان دو کرانه شمالی و جنوبی، سبب آمیزش فرهنگی شد، در حالی که عبور مهمترین راه‌های بازرگانی خاور و باختر (همانند راه ابریشم) از نزدیکی این دریا و قرار گرفتن خلیج فارس در مرکز اندیشه‌های ژئوپولیتیک و استراتژیک قدرت‌های استعماری و برخورد استعماری یکسان آنها با همه ساکنان منطقه از قرن شانزدهم میلادی، از جمله دیگر عوامل انسجام و گسترش «جامعه خلیج فارس» بود. و سرانجام، زندگی اقتصادی مشابه بر اساس صید و صدور مروارید که در نیمه نخست قرن بیستم جای خود را به تولید و بازرگانی نفت داد، جامعه خلیج فارس را ژرفتر و جا افتاده تر کرد.

نام خلیج فارس در سده‌های اخیر

از سده ششم هجری، آثار جغرافیایی دنیای اسلام، رفته رفته مرزهای افسانه را در نوردید و توصیف جغرافیایی دریاها و سرزمین‌ها با واقعیت‌های روی زمین نزدیکی یافت. از همین دوران استفاده از اصطلاح «خلیج فارس» در آثار جغرافیایی گسترش بیشتری پیدا کرد، چنانکه شرف الزمان طاهر مروزی در کتاب «طبیاع الحیوان» که در

سوم، چهارم، پنجم و ششم هجری به عنوان شاخه‌ای از «دریای فارس» آمده است. در عین حال، فرضیه دوگانه بودن دریاهای درونی کره خاکی در این سده‌ها همچنان جاری و حاکم بوده و دریای بزرگ خاوری «بحر فارس» خوانده می‌شده است. از آثار پراهمیت این دوران یکی کتاب «المسالک والممالک» استخری (ابواسحق ابراهیم الاصلطخری) است. وی در این کتاب نوشته است: «بزرگترین دریاها دریای فارس است و دریای روم... هر دو از دریای محیط (کناری گیتی) برخیزند و درازا و پهناهای دریای پارس بیشتر است و در آخر دریای پارس زمین چین باشد».^{۲۰} از دیگر نوشته‌های جغرافیایی پراعتبار این دوران باید از «صورة الارض ابن حوقل یاد کرد که بیشتر در این نوشتار مورد اشاره قرار گرفت. وی نیز دریای فارس را شامل همه دریاهایی دانسته است که سرزمین‌های اسلام را دور می‌زند.^{۲۱}

کمتر از یک قرن پس از ابن حوقل، آثار پراهمیتی از ابوریحان بیرونی در زمینه ستاره‌شناسی و جغرافیا خلق شد. ابوریحان بیرونی را باید در واقع نخستین جغرافیای‌نویس دوران اسلامی دانست که فرضیه حدود جغرافیایی «بحر فارس» را دگرگون کرد و در کتاب‌های «التفهیم» و «قانون مسعودی» آن را به دریای عمان و خلیج فارس کنونی محدود دانست. وی در کتاب «التفهیم» محدوده دریایی یاد شده را با هر دو نام «دریای فارس» و «خلیج فارس» خواند.^{۲۲} مفهوم جغرافیایی که ابوریحان بیرونی از «دریای فارس» مطرح ساخت، تا سده‌هایی چند به همان گونه باقی ماند.

دگرگونی‌های دموگرافیک در دوران اسلامی

در سده چهارم هجری بود که ایرانیان توانستند سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس را دوباره ضمیمه قلمرو ایران کنند. احمد معزالدوله تسخیر بین النهرین و جنوب خلیج فارس را آغاز کرد و برادرزاده مقتدر او، عضدالدوله دیلمی، در سال ۳۶۷ تا ۳۶۸ هجری کار استقرار مجدد حاکمیت ایران بر سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را به پایان رساند. از این دوران، مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از سر گرفته شد.

شایان توجه است که در این دوران نقاط کرانه‌ای و جزیره‌ای واقع در بخش شمالی خلیج فارس از شهرت و رونق فراوانی برخوردار بود: نقاطی چون ابرکافان یا لافت (قشم کنونی) ابرون (هندورابی کنونی) ابوشهر (بوشهر کنونی) میانرودان یا عبادان (آبادان کنونی) جنابه (گناوه کنونی) دور دور (در نزدیکی آبادان کنونی) دورق یا دورقستان (شادگان کنونی) سیراف یا شیراب (در نزدیکی بندر طاهری کنونی) محرز (در نزدیکی آبادان کنونی) هرمز (بندرعباس کنونی).^{۲۳} ناوسازی و ناورانی ایرانیان در دریاهای جنوب دوباره رونق بسیار گرفت، چنان که ابن حوقل در «صورة الارض» نوشت: «از میان همه بلاد، کشتی‌هایی که در دریای پارس روانند و از دیار و سرزمین خود بیرون شده و با شکوه و مصنویت باز می‌گردند، از پارس هستند».^{۲۴}

حاکمیت ایران بر سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس، در درازای سده‌های اسلامی، دستخوش دگرگونی‌هایی شد و گروه‌هایی محلی در گوشه و کنار سر برآوردند و هر یک چندی بر این بخش‌ها حکومت کردند.

در اوج اقتدار امپراتوری صفوی (۱۷۲۲-۱۵۰۱ میلادی) بود که شاه عباس پرتگالیان را در سال ۱۶۰۲ از بحرین و خلیج فارس بیرون

هزاران سند و نقشه معتبر و همسان را در این رابطه نادیده می‌گیرند و این چند مورد ناهنجار را برای توجیه تلاش خود در راه دگرگون کردن نام خلیج فارس دست‌اویز قرار می‌دهند. اینان توجه ندارند که آثار و اسناد چندی نیز موجود است که دریای عمان را «خلیج مکران» یا «دریای مکران» نام داده، ولی ایرانیان خود را دگرگون تلاش به منظور دگرگون کردن نام دریاها، به بهانه وجود چند اثر ناموثق و غرض‌آلود نمی‌کنند، و در گذران تاریخ ثابت کرده‌اند که تاریخ و جغرافیا را محترم می‌شمارند.^{۵۷} تلاش برخی عربان، در زمانی صورت می‌گیرد که شماری از جغرافیایان یونان عرب در بررسی نوشته‌های عربی اشاره کننده به نام‌های ساختگی مانند «خلیج بصره» یا «دریای عجم»، توضیح داده‌اند که این بیراهه رفتن‌های گاه‌گاهی درست نیست. برای مثال، شاکر خضابک عراقی در کتاب «الاکراد»، در تشریح حدود جغرافیایی سرزمین‌های کردنشین در روزگاران کهن، به شرفنامه شرف‌خان بدلیسی استناد کرده است و آنجا که به اصطلاح «دریای هرمز» در شرفنامه برخورد، نام «الخلیج الفارسی» را کنار آن آورده است.^{۵۸} یا، دایرة المعارف عربی «البيستانی» توضیح می‌دهد که منظور از «بحرالعجم» در برخی نوشته‌های کهن عربی همانا «خلیج فارس» است.^{۵۹}

خلیج فارس، پلی برای رساندن زبان فارسی به آفریقا

ارتباطات سرزمین‌های پس‌کرانه‌ای جنوب خلیج فارس با حکومت مرکزی ایران، از سراغاز قرن نوزدهم، گونه تازه‌ای پیدا کرد. درحالی که بریتانیا با امضای قرارداد صلح دریایی با قبایل خودمختار برخی از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در ژانویه ۱۸۲۰، گسترش دامنه استعمار اروپایی در بخش جنوبی خلیج فارس را، با کنار زدن حاکمیت‌ها و مالکیت‌های سنتی ایرانی، آغاز کرد، حاکمیت‌ها و مالکیت‌های مشترک ایران و مسقط (وعمان) در بخش‌های دیگری از پس‌کرانه‌های جنوبی خلیج فارس وارد مرحله نوینی شد. سید سعید بن سلطان بن احمد، سلطان مسقط که حکومت آل بوسعیدی را در آن دیار و در عمان به قدرت رسانده بود، طی قراردادی در سال ۱۸۱۱ با دربار فتحعلیشاه قاجار توانست بندرعباس، میناب، شمیل، بحرین و برخی دیگر از سرزمین‌های شمال و جنوب خلیج فارس را اجاره کند.^{۶۰} وی پس از امضای این قرارداد، در سال ۱۸۱۶ به نمایندگی از سوی ایران، به بحرین هجوم برد و آنجا را برای مدتی کوتاه به چنگ آورد، درحالی که عربان آل خلیفه در بحرین تابعیت و وفاداری خود را نسبت به ایران اعلام کرده بودند.

در دو دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، نایب‌الحکومه سلطان عمان در بندرعباس، رفته‌رفته، خودسری پیشه کرد و از دادن مالیات به دربار ایران خودداری ورزید. در سال ۱۸۵۴ میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین شاه، نیروی برای سرکوبی سلطان و نمایندگانش در کرانه‌های شمالی تنگه هرمز و دریای عمان روانه کرد. این نیرو، با وجود پشتیبانی بریتانیا از سلطان مسقط و عمان و نیروهای اعزام شده عمانی، توانست بر آنها چیره شود و شکستشان دهد. به این ترتیب، سلطان سعید در سال ۱۸۵۶ ناچار شد قراردادی تازه برای اجاره سرزمین‌های یادشده با دولت ایران امضا کند که این بار یکسره به سود ایران بود.^{۶۱} نه تنها اجاره بها در قرارداد جدید به ده برابر میزان پیشین افزایش یافت و سلطان عمان متعهد شد سرزمین‌های مورد نظر را به بریتانیا و دیگر قدرت‌های خارجی واگذار نکند، بلکه برابر ماده نخست این قرارداد،

حدود سال ۵۱۶ هجری نوشته شد اصطلاح «خلیج فارس» را به کار گرفت.^{۶۲} باید به یاد داشت که اصطلاح «بحرفارس» نه تنها در آن دوران از میان نرفت، بلکه تا سده بیستم میلادی در پاره‌ای از نوشته‌ها و کتاب‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته و گاه هر دو نام با هم به کار گرفته می‌شد؛ چنان که مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطنی، مشهور به حاجی خلیفه، متوفی به سال ۱۰۶۷ هجری قمری، در کتاب ترکی زبان «جهان‌نما» می‌نویسد: «دریای فارس - به این دریا سینوس پرسیکوس می‌گویند به معنی خلیج فارس و به مناسبت اینکه فارس در خاور آن واقع است، بدان سرزمین نسبت داده می‌شود و آنرا «ماره پرسیکوم» (دریای پارس) نیز می‌خوانند».^{۶۳}

همزمان با محدود شدن دایره شمول جغرافیایی «بحرفارس» در آثار جغرافیایی پس از سده ششم هجری، حدود جغرافیایی اصطلاح دریای هند گسترش پیدا کرد، تا آنکه رفته‌رفته دریای فارس شعبه‌ای از دریای هند قلمداد شد. جغرافیایونیس مسلمان ایتالیایی، شریف الادریسی که از مردم سیسیل بود، در سال ۵۶۰ هجری در کتاب «نزهة المشتاق» ضمن اینکه از دریای هند و چین به عنوان «دریای سبز چینی» نام برده، دریای فارس را شعبه‌ای از آن دریا قلمداد کرده است.^{۶۴} در اینجا نکته‌ای شایسته توجه است و آن اینکه شریف‌الادریسی در توصیف اماکن جغرافیایی در کتاب خود از این رسته پیروی کرده است. ابن‌رسته در کتاب «الاعلاق النفیسه» نوشته شده به سال ۲۹۰ هجری، اشاره دارد که «از دریای هند خلیجی به سوی سرزمین فارس جدا می‌شود به نام خلیج فارس».^{۶۵} این اثر، سند دیگری است در تأیید این حقیقت که هر دو اصطلاح «دریای فارس» و «خلیج فارس» همزمان در آثار جغرافیایی مربوط به همه دوران‌های اسلامی مورد استفاده بوده است.

نیم قرن پس از شریف‌الادریسی، یاقوت حموی رومی که او نیز از مردم ایتالیا بود، در کتاب «معجم البلدان» از این دریا به نام «بحرفارس» یاد کرد.^{۶۶} از سده هفتم هجری تا سده کنونی دریای جنوبی ایران در آثار عربی / اسلامی به هر دو نام «دریای فارس» و «خلیج فارس» نامیده شده است. در اینجا برای نمونه به شماری از این آثار اشاره می‌شود: - زکریای قزوینی، متوفی به سال ۶۸۲ هجری در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد»، از «بحرفارس» یاد می‌کند؛^{۶۷} ولی در نقشه‌ای که در همان کتاب آورده، از دریای جنوب ایران با نام «خلیج فارس» یاد کرده است.

- شمس‌الدین دمشقی، متوفی به سال ۷۲۷ هجری، در کتاب «نخبه الدر فی عجائب البر والبحر»، از «بحرفارس» و «خلیج فارس» هر دو استفاده کرده است.^{۶۸}

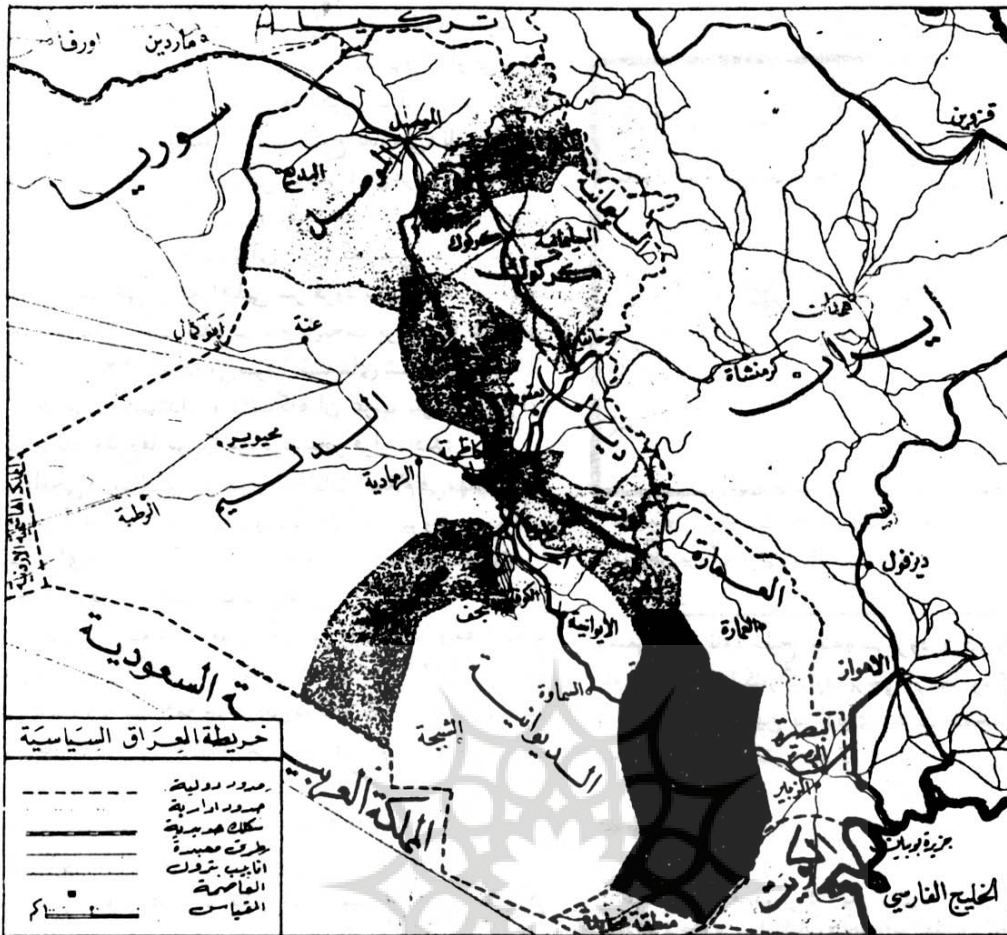
- ابن‌الوردی، متوفی به سال ۷۴۹ هجری، در کتاب «خریده العجائب و فریده الغرائب» از «بحرفارس» نام برده است.^{۶۹}

- حمداله مستوفی، متوفی به سال ۷۴۰ هجری، در کتاب فارسی زبان «نزهة القلوب» از دریای فارس سخن گفته است.^{۷۰}

- القلقشندی، متوفی به سال ۸۲۱ هجری، در کتاب «صبحی الاعشی» از اصطلاح «بحرفارس» استفاده کرده است.^{۷۱}

- در فرهنگ عربی «البيستانی»، چاپ بیروت به سال ۱۸۸۳ میلادی، از «خلیج فارس» نام برده شده است.^{۷۲}

برخی از آثار جغرافیایی در دوران اسلامی، در مواردی استثنایی از خلیج فارس یا دریای فارس با اسامی نامانوس یاد کرده‌اند، مانند «بحرالجم»، «دریای هرمز»، «دریای ابله»، «خلیج بصره» و غیره. جای تأسف فراوان است که امروز کسانی در میان عربان هستند که



خلیج فارس در نقشه
سیاسی عراق، از
دایرة المعارف عربی
«المنجد»
بیروت - ۱۹۶۶

۱۹۴۱ بریتانیا با ایران درگیری نظامی پیدا کرد و نیروی دریایی جوان ایران را نابود ساخت.

در سال ۱۹۵۸ سرهنگ عبدالکریم قاسم در عراق کودتا کرد. وی، در همان نخستین ماه‌های رسیدن به قدرت، ادعای رهبری دنیای عرب را به نمایش درآورد و در این راستا تاکتیک تراشیدن دشمن خارجی برای جلب نظر توده‌های عرب را به کار گرفت. در آن هنگام، دنیای عرب به راهبری سرهنگ جمال عبدالناصر مصری، در برابر دشمن اسرائیلی خود را سرگرم داشته بود. سرهنگ عبدالکریم قاسم، بر آن شد که با دگرگون کردن نام خلیج فارس و خوزستان، دشمن خارجی تازه‌ای از همسایه ایرانی برای عربان برترشد، باشد که توجه عربان را از قاهره به بغداد و به سیاستهای خود برضد ایران جلب کند. وی این بازی سیاسی با تاریخ و جغرافیا را دست‌آویز جدایی‌های ایرانی - عربی کرد، اما از آنجا که کودتا و سیاست‌های خشونت‌آمیز سرهنگان بغداد با استقبال عربان روبرو نشد، تبلیغات عبدالکریم قاسم را نیز خریداری در میان عربان پیدا نشد. نه تنها کشور کویت که پیوسته در سایه ترس از عراق و زیر فشار سیاسی بغداد زیسته است، قرارداد استقلال خود را در سال ۱۹۶۱ با نام «الخلیج الفارسی» با بریتانیا امضاء کرد، بلکه از سال ۱۹۵۸ ده‌ها سند و نقشه در عراق چاپ شد که خلیج فارس را به همین نام می‌خواند. برای نمونه، نگاه کنید به نقشه شماره ۴، چاپ بغداد ۱۹۶۵.

در سال ۱۹۶۲، روزنامه تایمز لندن، در گزارشی از تلاش‌های ناسیونالیستی عربی جمال عبدالناصر نام ساختگی را در مورد خلیج فارس به کار گرفت. جمال عبدالناصر فراموش کرده بود که

در سال ۱۳۵۷ در ایران منتشر کرد،^{۶۳} به اشتباه کتاب «ساحل دزدان دریایی»^{۶۴} تألیف سرچارلز بلگریو را سرآغاز تلاش برای دگرگون کردن نام خلیج فارس معرفی کرد. متأسفانه این اشتباه در مواردی از سوی دیگران نیز تکرار شد. آنچه بلگریو در کتاب یاد شده در این باره آورده، محدود است به نخستین جمله کتابش: «خلیج فارس، که امروزه برخی عربان آن را خلیج عربی می‌خوانند...». این جمله، نقطه آغاز تلاش برای دگرگون کردن نام خلیج فارس نبوده است. این امر به دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد، یعنی زمانی که همین سرچارلز بلگریو، نماینده سیاسی بریتانیا در بحرین، پرونده‌ای برای تغییر نام خلیج فارس گشود و موضوع را به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد. پیش از آن که وزارت خارجه بریتانیا تصمیمی در این باره بگیرد، بلگریو برخی از دوایر محلی، مانند اداره پست بحرین و خلیج فارس را تشویق کرد که نام ساختگی را مورد استفاده قرار دهند. این کار خیلی زود متوقف شد، زیرا آن هنگام مصادف بود با تلاش‌های سیاسی گسترده دولت ایران در خلیج فارس؛ سیاستی پرتحرک که جایی برای این گونه بحث‌ها برای بریتانیا نمی‌گذارد، و هدفش پس گرفتن بحرین، تنب‌ها، ابوموسی، سری، قشم، هنگام و دیگر جزایر متعلق به ایران و نیز تلاش برای بر ملا کردن و خنثی ساختن توطئه تجزیه خوزستان بود و بریتانیا را با انبوهی از دشواری‌ها روبرومی‌ساخت. تحت این شرایط بریتانیا نمی‌توانست، با اجرای سیاست دگرگون کردن نام خلیج فارس، خود را بطور کلی در انظار بین‌المللی محکوم سازد یا دشمنی‌های خود را با ایران در خلیج فارس آشکار کند و سبب درگیری نظامی شود. به این دلیل پرونده تشکیل شده از سوی بلگریو در لندن بسته و بایگانی شد؛ گرچه در سال

نقشه شماره ۷



خلیج فارس در نقشه «مطون الفساسنه والمنازده» از کتاب «تاریخ تمدن در وطن بزرگ عربی»، تألیف انور الرفاعی، چاپ دمشق، ۱۹۷۳ - انتشار دارالفکر.

رسمی بودن نام «خلیج عقبه» سرفرود آورد و تلاش برای دگرگون کردن نام این خلیج را کنار گذارد، برخی از محکوم کنندگان نظام صهیونیستی و متعصبان کوتاه بین در دنیای عرب همچنان می کوشند نام رسمی «خلیج فارس» را تغییر دهند.

●● یادداشت‌ها

۱. نقشه جهان از هکتوس که چهار دریای منشعب از اقیانوس کناری را نشان می دهد. ترجمه عربی از کتاب «الجغرافیه العلمیه و الخرافط». تألیف دکتر احمد نجم الدین فلیجه، دانشگاه بغداد، چاپ ۱۹۶۹، صفحه ۱۴.
۲. دکتر محمد عبدالکریم صبحی، «علم الخرافط»، انتشار دانشگاه قاهره، ۱۹۶۶.
۳. بیروز مجتهدزاده، «بررسی هایی تازه پیرامون جاده شاهنشاهی»، ماهنامه دانشمند، سال ۱۱، شماره ۱۳۱، شهریور ۱۳۵۳، صفحات ۵۵ تا ۵۹.
۴. بیروز مجتهدزاده، «جغرافیای تاریخی خلیج فارس»، از انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۴۹۲، آبان ماه ۱۳۵۴، صفحه ۳۲.
۵. نقشه دریاهای دوگانه درونی گیتی از ابی زید بلخی، نقل از کتاب «تطور الخط العربی»، تألیف ناجی زیدالدین عراقی، چاپ بغداد، ۱۹۲۸.
6. Arnold T. Wilson, «The persian Gulf», Allen & Unwin, 1928, p. 22.
7. «Oman», published by the Government of Oman, Muscat 1976, p. 26.
8. John C. Wilkinson, «Water and Tribal Settlement in South - East Arabia», Oxford Clarendon 1977, p. 129.
9. R.H. Major, «India in the Fifteenth Century», London 1857, p. 10.
۱۰. جورج فضل حورانی، «دریانوردی اعراب در دریای هند»، ترجمه فارسی از دکتر محمد مقدم، چاپ تهران ۱۳۳۸، صفحه ۱۷۳.
۱۱. بیروز مجتهدزاده، «توضیحی بر تاریخ دریانوردی و کشتیرانی در خلیج فارس و دریای هند»، هفته نامه «خواندنیها»، شنبه ۱۷ تا شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۴، شماره ۷۰، سال ۳۵، صفحات ۲۲ تا ۲۴.
۱۲. شرف الدین ابو عبدالله طنجهی معروف به ابن بطوطه، «رحله»، چاپ قاهره، ۱۲۸۷ هجری، صفحه ۱۳۹.
13. Official Statistics, 1972, by the Government of Bahrain.
۱۴. محمد بن جریر طبری، «تاریخ طبری»، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۴۶۲.
۱۵. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، «مروج الذهب»، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۲۴۰.

اندکی جلوتر، در آغاز جنجال پان عربیزم خود، دنیای عرب را «من المحيط الاطلسی الی الخلیج الفارسی» خوانده بود.^{۶۵} او فراموش کرده بود که در کتاب «الدعوه التحریریة الکبری - فراخوانی بزرگ برای آزادی» (قاهره ۱۹۵۵) همه جا از «الخلیج الفارسی» نام برده بود. کارهای جمال عبدالناصر گرچه برخی سیاستبازان عرب را با وی همداستان ساخت، ولی دانشگاهیان و اندیشمندان راستین در دنیای عرب هنوز هم در برابر این تلاش برای زیرپا گذاشتن اصول پذیرفته شده بین المللی، تاریخی و جغرافیایی سر فرود نیاورده اند. در اینجا برای نمونه، سه نقشه چاپ شده در سه پایتخت پراهمیت عربی در دوران پس از سال ۱۹۶۲ آورده می شود (نقشه های شماره ۵، ۶ و ۷). برخی دیگر از اندیشمندان و دانشگاهیان عرب نیز تلاش برای دگرگون کردن نام خلیج فارس را مورد تمسخر قرار دادند:

- قدری قلعجی در مقاله ای زیر عنوان «ملاقات السلام فی مهداسلام - دیدار صلح در گاهواره اسلام» در روزنامه الراصد بیروت در نوامبر ۱۹۶۸ تلاش برای دگرگون کردن نام خلیج فارس را محکوم ساخت.^{۶۶} دکتر محمد نوفل از مصر کوشش هایی را که برای تغییر نام خلیج فارس صورت گرفته است مورد نکوهش قرار داد و در مصاحبه با روزنامه نگاران ایرانی گفت در کتابی که در سال ۱۹۵۲ درباره خلیج فارس نوشته، نه تنها همه جا از این دریا با نام «خلیج فارس» یاد کرده، بلکه امارات عربی را نیمه عرب - نیمه ایرانی قلمداد کرده است.^{۶۷}

علی حمیدان در کتاب فرانسه زبان «Les princes de l'or Noir = شاهزادگان طلای سیاه» همه جا از «خلیج فارس» نام برد.^{۶۸} در پی انتشار این کتاب، روزنامه تایمز لندن ابراز امیدواری کرد که دیگر نویسندگان و اندیشمندان عرب از این پژوهنده منصف عرب پیروی کنند و از تلاش بیهوده برای تغییر نام خلیج فارس خودداری ورزند.^{۶۹} همچنین، روزنامه آکسیون = Action چاپ تونس در ماه مارس ۱۹۷۰ در بحثی پیرامون خلیج فارس، تلاش در راه دگرگون کردن این نام را نادرست دانست. در میان اندیشمندان غیر عرب نیز هستند کسانی که تلاش برخی عربان برای دگرگون کردن نام خلیج فارس را محکوم کرده اند. در این رابطه کافی است از یک اندیشمند افغانی یاد شود. پوهنمل پاینده سرهنگ محمد در مقاله ای در نشریه افغانی «اریانا»، شماره دوم، سال ۱۳۵۲، درباره کار ابن حوقل بغدادی در فارسی نامیدن خلیج فارس نوشت که این تلاش «یک نفر عرب... اهمیت خاص تاریخی داشته و سند ملی ایران گفته می شود».

گذشته از این موارد، سازمان ملل متحد که بیست و دو کشور عربی عضو آن هستند، دست کم در دو نوبت نام تاریخی و تغییرناپذیر دریای میان ایران و شبه جزیره عربستان را رسماً «خلیج فارس» اعلام کرد. نخست طی یادداشت شماره: UN AD 311/1 GEN مورخ پنجم مارس ۱۹۷۱ و بار دوم طی یادداشت شماره: UN LA 45.8.2(C) مورخ دهم اوت ۱۹۸۴ نام رسمی دریای جنوب ایران و خاور شبه جزیره عربستان «خلیج فارس» اعلام شد.^{۷۰} همچنین، کنفرانس سالانه سازمان ملل درباره «هماهنگی در مورد نام های جغرافیایی» همه ساله بر نام «خلیج فارس» تأکید کرده است. درخور توجه است، هنگامی که اسرائیل در یکی از این اجلاس های جغرافیایی خواست نام «خلیج عقبه» را به «خلیج ایلات» دگرگون کند، عربان عضو سازمان ملل متحد سر به شورش برداشتند و این کار را محکوم کردند. باز هم درخور توجه است، درحالی که اسرائیل در برابر تصمیم سازمان ملل متحد درباره

۱۶. همان منبع.
۱۷. سن شانزده سالگی در عرفان ایرانی، سن اسرارآمیزی شمرده می‌شود. از نکات فراوانی که در فرهنگ سیاسی مربوط به شاه اسماعیل صفوی آمده است، برای مثال، یکی این است که وی در شانزده سالگی هویت ایرانی و موجودیت مستقل ایران را دوباره پدید آورده است.
۱۸. تاریخ‌نویسان عرب خاطره این شکست را زنده نگاه داشته‌اند و در بیرحمی شاهپور دوم نسبت به عربان شکست خورده افسانه‌ها ساخته‌اند؛ از جمله اینکه لقب «ذوالاکتاف» به این دلیل به شاهپور داده شده که وی شانه‌هایش را سوراخ کرده و با راندن ریسمان از سوراخ شانه‌هایشان، آنان را به هم بسته و به اسیری به ایران آورده است. این افسانه کاملاً بی‌اساس است. به نوشته‌ای از نگارنده در ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی زیرعنوان «یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس»، شماره ۷۲-۷۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۲ مراجعه شود.
19. Pirouz Mojtabeh - Zadeh, «The Islands of Tunb and Abu Musa», CNMES/ SOAS, University of London Publication, 1995, p.6.
۲۰. همان منبع
۲۱. این شعر را دونالد هولی Donald Hawley از عربی به انگلیسی برگردانده و در کتاب خود «The Trucial States», Allen & Unwin, London 1970, p.38 آورده و نگارنده آنرا از انگلیسی به فارسی برگردانده است.
۲۲. نگارنده در دوران تحصیل در دانشگاه آکسفورد (۱۹۷۹-۱۹۷۶) برای گرفتن نخستین دکترای خود از راهنمایی‌های دکتر جان ویلکینسون برخوردار بود.
۲۳. دیبا در فارسی کهن به پارچه‌ای پیشی گلدار گفته می‌شد که جوانان از خانواده‌های اشرافی دوران ساسانی بر تن می‌کردند. سرزمین دیبا در امارات عربی متحده، مانند دیبا، سرسبز و گلدار است.
24. John C. Wilkinson, «The Julanda of Oman», in «Journal of Oman Studies», No. 1, 1975, pp. 97-108.
۲۵. همان منبع.
۲۶. ابوالقاسم محمد بن حوقل النصیبی البغدادی، «صورة الارض»، نوشته ۳۶۷ هجری، چاپ لندن ۱۹۲۸، صفحه ۲۴۴.
27. Pio Fillipani - Ronconi, «The Tradition of Sacred Kingship», in George Lenczowski ed. «Iran Under the Pahlavis», Hoover Institute press, USA 1978, p.51.
28. Pirouz Mojtabeh - Zadeh. «Evolution of Eastern Iranian Boundaries», ph. D. Thesis in file, University of London 1993, p. 23.
۲۹. حکیم ابوالقاسم فردوسی، «شاهنامه»، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۴، جلد سوم، صفحه ۳۹۴.
30. Jean Gottmann, «Political Problems of Urban Growth», in Ekistics 340, January / February 1990, 341, March / April 1990, pp.4-10.
۳۱. شمس‌الدین ابوعبداله محمد الشامی مقدسی معروف به البشاری، «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم»، چاپ دگوبه، لیدن ۱۹۰۶، صفحه ۱۸.
۳۲. یاقوت حموی، قرمطه را همان گناه می‌داند. شهاب‌الدین ابوعبداله یاقوت بن محمد عبداله حموی رومی، «معجم البلدان»، چاپ قاهره ۱۹۰۶، جلد دوم، صفحه ۶۸.
۳۳. برای نمونه، نگاه کنید به «آثار البلاد و اخبار العباد»، نوشته ابوعبداله زکریا بن محمد القزوی، چاپ بیروت ۱۹۶۰، صفحه ۱۸.
۳۴. احمد بن محمد معروف به ابن‌الفقیه، «مختصر البلدان»، چاپ دگوبه (بریل)، لیدن ۱۸۸۵، صفحه ۹.
۳۵. شهاب‌الدین عبدالوهاب النوری، «نهاية الادب فی فنون الادب»، چاپ قاهره، ۱۹۲۳.
۳۶. ایله. در صفحه ۵۲ دایرة المعارف عربی المنجد (چاپ بیروت ۱۹۶۶) نام بندری آمده در شمال عقبه و موضوع آن - محل به هم پیوستن قافله‌های میان مصر و اواسط سرزمین‌های عربستان.
۳۷. جرجی زیدان، «تاریخ التمدن الاسلامی»، چاپ قاهره ۱۹۳۵، جلد دوم، صفحه ۴۳.
۳۸. سهراب، «عجائب الاقالیم السبعه الی نهاية العماره»، چاپ وین ۱۹۲۹، صفحه ۵۹.
۳۹. ابوعلی احمد بن عمر بن رسته، «الاعلاق النفیسه»، چاپ دگوبه، لیدن ۱۸۹۱، جلد ۷، صفحه ۸۴.
۴۰. ابواسحق ابراهیم بن محمد استخری (الاصطخری)، «المسالك و الممالك»، چاپ دگوبه، لیدن ۱۹۲۷، صفحه ۲۸.
۴۱. ابوالقاسم محمد بن حوقل النصیبی البغدادی، همان منبع، صفحه ۴۸ به بعد.
۴۲. ابرویمان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی، «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم»، تصحیح جلال همایی، چاپ تهران ۱۳۱۸، صفحه ۱۶۷.
۴۳. برای آشنایی بیشتر نگاه کنید به «ایرانیان از نخستین مردمان دریانورد در این سوی جهان بوده‌اند»، نوشته بیروز مجتهدزاده، ماهنامه دانشمند، سال سیزدهم، شماره ۱۵۳، تیرماه ۱۳۵۵، صص ۱۰ و ۱۳۱ تا ۱۳۴.
۴۴. ابوالقاسم محمد بن حوقل، همان منبع، صفحه ۲۴۴.
45. Pirouz Mojtabeh - Zadeh, «The Islands of Tunb...». op. cit, p. 25.
۴۶. شرف‌الزمان طاهر مروزی، «ابواب فی الصين و ترک منتخبه من کتاب طبایع الحیوان»، چاپ مینورسکی، لندن ۱۹۴۲، صفحه ۱۶.
۴۷. مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی القسطنطنی، «جهان‌نما»، چاپ اسلامبول ۱۱۴۵، صفحه ۷۸.
۴۸. ابوعبداله محمد بن عبدالله معروف به شریف‌الادریسی، «نزهة المشتاق»، چاپ رم ۱۸۷۸، صفحه ۹.
۴۹. ابوعلی احمد بن محمد بن رسته، «الاعلاق النفیسه»، به کوشش دگوبه، لیدن ۱۸۹۱، صفحه ۸۴.
۵۰. شهاب‌الدین ابوعبداله یاقوت بن عبدالله حموی رومی، همان منبع.
۵۱. زکریا قزوی، همان منبع، صفحه ۱۵۴.
۵۲. شمس‌الدین ابوعبداله محمد بن ابی‌طالب دمشقی، «نخبه الدهر فی عجائب البروالبحر»، چاپ لایپزیک ۱۹۲۳، بخش فهرست نام‌ها.
۵۳. ابوحنیف زین‌الدین عمر مظفر ابن الوردی، «خریده العجائب و فریده الغرائب»، چاپ قاهره ۱۳۰۳، صفحه ۹۱.
۵۴. حمداله بن ابی بکر مستوفی القزوی، «نزهة القلوب» به فارسی، به کوشش دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۶، صفحه ۱۶۴.
۵۵. ابی‌العباس احمد بن علی بن احمد القلقشنندی، «صیحی الاعشی فی صناعة الانشاء»، چاپ قاهره ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰، جلد سوم، صفحه ۲۴۲.
۵۶. دائرة المعارف البستانی، چاپ بیروت ۱۸۸۲، جلد هفتم، صفحه ۴۵۷.
۵۷. از گفته‌های نگارنده درباره تلاش عربان برای تغییر نام خلیج فارس در کنفرانس «روابط ایران و عربان»، دوحه (قطر) ۲۱ تا ۲۴ شهریور ماه ۱۳۷۴.
۵۸. شاکر خضابک العراقی، «الاکراد»، چاپ بغداد ۱۹۷۲، صفحه ۵۱۶.
۵۹. البستانی، همان منبع.
۶۰. برای آشنایی با اصل این سند، نگاه کنید به سند منعکس شده در صفحه ۱۶۱ کتاب «اسناد و فرامین منتشر نشده قاجاری»، به کوشش محمدعلی کریم‌زاده تبریزی، چاپ لندن، نوروز ۱۳۶۸.
۶۱. برای آشنایی با این رویدادها و اصل قرارداد ۱۸۵۶ نگاه کنید به: «مجموعه اسناد دولتی ایران»، شماره ۶۱۵۶، صص ۹۱ و ۹۲؛ «روضه الصفا ناصری»، نوشته رضاقلی خان هدایت، چاپ تهران ۱۲۷۴، صفحه ۵۴۹؛ «ناسخ التواریخ - دوره کامل تاریخ قاجاریه»، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، جلد سوم، چاپ تهران ۱۳۲۷، صص ۲۹۴ تا ۲۹۷؛ «بحرین و مسائل خلیج فارس»، تألیف سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، انتشارات طهوری، چاپ تهران ۱۳۴۱، صص ۱۴۰ تا ۱۵۰؛ مقاله «فتح بندرعباس و جزایر قشم و هرمز»، نوشته حمید نیر نوری، ماهنامه «وحیده»، سال پنجم، شماره ۴، صص ۳۱۴ تا ۳۱۸ و شماره ۵، صص ۴۳۳ تا ۴۴۲.
۶۲. برای آشنایی بیشتر با این موارد، نگاه کنید به کتاب «جزایر تنب و ابوموسی»، تألیف بیروز مجتهدزاده، به انگلیسی «The Islands of Tunb and Abu Musa» by Pirouz Mojtabeh- Zadeh, CNMES / SOAS Publication, University of London 1995, pp. 9-14.
۶۳. سیداحمد مدنی، «محاکمه خلیج فارس نویسان»، انتشارات توس، چاپ تهران ۱۳۵۷.
64. Sir Charles Belgrave, «The Pirate Coast», Bell publication, London 1966, p.1.
۶۵. بیروز مجتهدزاده، «جغرافیای تاریخی خلیج فارس»، چاپ دوم، «نام خلیج فارس در طول تاریخ»، لندن، اسفند ماه ۱۳۶۶، صص ۵ تا ۸.
۶۶. بیروز مجتهدزاده، «شیخ نشین‌های خلیج فارس»، انتشارات عطانی، تهران ۱۳۴۹، صص ۴۰ تا ۴۴.
۶۷. دکتر محمد نوفل مصری در گفتگو با روزنامه‌نگاران ایرانی، کیهان، شماره ۷۴۲۰، چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۴۷.
68. Ali Hamidan, «Les princes de l' Or Noir», paris 1968.
69. The Times (of London), 16 December 1968, Page on the Middle East.
۷۰. برای آشنایی بیشتر با متن این یادداشت‌ها نگاه کنید به «خلیج همیشه فارس»، نوشته فریبرز بختیاری اصل، مجله سیاست خارجی، سال سوم، فروردین ۱۳۶۸، شماره ۱، صص ۸۷ تا ۱۰۴.